

دکترین مسئولیت حمایت: بررسی تطبیقی رویکرد اعضای دائم شورای امنیت در قبال بحران‌های لیبی و سوریه

زهرا دولت‌خواه*

سید جواد امام‌جمعه‌زاده**

چکیده

قرن حاضر به دلیل بروز نگرانی‌ها و چالش‌های جدید پیرامون بحران‌های بشری بین‌المللی و افزایش سطح انتظارات جهانی برای پاسخگویی مناسب، به‌موقع و هدفمند به آنها، شاهد تحولات شگرفی در مقایسه با قرن گذشته است. استفاده ازبازاری قدرت‌های بزرگ از مفهوم حقوق بشر برای مداخله در امور داخلی سایر دولت‌ها جهت تأمین اهداف و منافع ملی و اختلاف‌نظر عمیق و جدی در خصوص نحوه، زمان و مشروعیت مداخله نظامی توسط جامعه جهانی موجب گردید تا مداخله بشردوستانه برای مقابله با بحران‌های بشری به یکی از پویاترین مباحث بین‌المللی تبدیل شود. در این زمینه، تصویب دکترین «مسئولیت حمایت» در اجلاس سران سازمان ملل متحد در سال ۲۰۰۵ و تبدیل آن به هنجار پذیرفته‌شده بین‌المللی، حکایت از گام مهم جامعه جهانی برای اتخاذ رویکردی واحد در قبال بحران‌های بشری بین‌المللی داشت. هرچند آزمون عملی این دکترین در بحران لیبی و تلاش برای تکرار این الگو در سوریه، بار دیگر انتقاداتی را متوجه قدرت‌های بزرگ، به‌ویژه اعضای دائم شورای امنیت به‌عنوان مرجع صلاحیت‌دار صدور مجوز برای اقدام در قالب دکترین «مسئولیت حمایت» کرد. در این مقاله سعی بر آن است تا ضمن بررسی دکترین مسئولیت حمایت، رویکرد اعضای دائم شورای امنیت در قبال بحران‌های لیبی و سوریه به‌طور تطبیقی مورد ارزیابی قرار گیرد.

واژگان کلیدی

دکترین مسئولیت حمایت، مداخله بشردوستانه، واقع‌گرایی تهاجمی، شورای امنیت، حقوق بشر، حقوق بشردوستانه بین‌المللی، لیبی، سوریه

* دانشجوی دکترای روابط بین‌الملل - دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات اصفهان

Email: Zahra.dolatkhah@gmail.com

Email: Javademam@yahoo.com

** دانشیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان

تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۱/۳۰

تاریخ ارسال: ۹۴/۵/۲۱

فصلنامه راهبرد / سال بیست و چهارم / شماره ۷۷ / زمستان ۱۳۹۴ / صص ۸۳-۵۹

جستار گشایی

پایان جنگ سرد و وقوع بحران‌های بشری در مناطق مختلف جهان، حقوق بشر را در مرکز توجه جهانی قرارداد و تأکید بر مداخله بشردوستانه برای مقابله با این بحران‌ها موجبات تحدید هرچه بیشتر حاکمیت ملی دولت‌ها را فراهم آورد، اما استفاده ابزاری قدرت‌های بزرگ از این مفهوم برای مداخله در امور داخلی سایر دولت‌ها به‌منظور تأمین اهداف و منافع ملی‌شان موجب شکل‌گیری دیدگاه‌های مختلف در خصوص نحوه، زمان و مشروعیت مداخله بشردوستانه شد و در نتیجه تنش‌های به‌وجودآمده میان دولت‌ها به دلیل اختلاف‌نظر عمیق و اصولی، جامعه جهانی و در رأس آن سازمان ملل متحد اقداماتی را برای حل‌وفصل آن در دستور کار قرارداد.

متعاقب درخواست کوفی عنان، دبیرکل وقت سازمان ملل برای یافتن زمینه مشترک در حمایت از اصول منشور و اقدام در جهت دفاع از انسانیت مشترک، دولت کانادا «کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولت‌ها» را در سپتامبر ۲۰۰۱ تأسیس کرد و با تغییر حق مداخله بشردوستانه به مفهوم «مسئولیت حمایت»، حاکمیت دولت‌ها به‌گونه‌ای که متضمن حمایت برابر از شهروندان یک کشور در مقابل بحران‌ها شود، بازتعریف شد، اما تصویب این مفهوم در اجلاس سران ۲۰۰۵ و فراهم نمودن زمینه‌های به‌کارگیری آن در عرصه بین‌المللی موجب شد تا این مفهوم در قالب یک هنجار مهم، موردپذیرش جامعه جهانی قرار گیرد. هرچند نحوه عملیاتی کردن آن در جریان بحران‌های بشری به وجود آمده طی سال‌های پس از تصویب آن، به‌ویژه در بحران لیبی و تلاش برای تکرار آن در سوریه، به نگرانی‌ها در مورد رویکرد منفعت‌طلبانه و قدرت‌طلبانه قدرت‌های بزرگ، به‌ویژه اعضای دائم شورای امنیت دامن زده است.

نوشتار حاضر به دنبال پاسخگویی به این پرسش است که آیا نحوه اعمال دکترین مسئولیت حمایت در لیبی با توجه به رویکرد اعضای دائم شورای امنیت، قابلیت تسری به بحران سوریه را دارد؟ به‌منظور پاسخگویی به این پرسش، ضرورت دارد تا در ادامه، ابتدا به چارچوب نظری و سپس به زمینه‌های شکل‌گیری دکترین مسئولیت حمایت و بررسی تطبیقی رویکرد اعضای دائم شورای امنیت در قبال بحران‌های لیبی و سوریه (۲۰۱۴-۲۰۱۱) پرداخته شود.

۱. چارچوب نظری

از آنجاکه تجزیه‌وتحلیل رویکرد قدرت‌های بزرگ به‌ویژه پنج عضو دائم شورای امنیت به اعمال دکترین «مسئولیت حمایت» در لیبی و سوریه، مستلزم ارزیابی این موضوع در چارچوب نظری دقیق و سنجیده‌ای است که بتواند از قدرت تبیینی مناسبی برای ارزیابی جایگاه، رفتار و

رویکردهای قدرت‌های بزرگ در عرصه روابط بین‌الملل برخوردار باشد، بنابراین، با مطالعات گسترده انجام‌شده، نظریات جان مرشایمر به‌عنوان مهم‌ترین نظریه‌پرداز «واقع‌گرایی ته‌اجمی» به‌عنوان چارچوب نظری پژوهش حاضر انتخاب گردید.

وقوع تحولات مهمی در عرصه بین‌المللی همچون پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در اوایل دهه ۱۹۹۰ و نیز حادثه ۱۱ سپتامبر در سال ۲۰۰۱، شرایط جدیدی را در فضای ژئوپلیتیک جهان ازجمله منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا پدید آورد. تغییر ساختار نظام بین‌الملل در نتیجه فروپاشی نظام دوقطبی و دگرگونی معادله قدرت به‌خودی‌خود بروز همکاری یا تعارض میان بازیگران را در پی داشت و موجبات تغییر رفتار و مواضع سیاسی، امنیتی و اقتصادی دولت‌ها به همراه بازتعریف حوزه‌های نفوذ جدید به‌منظور پیگیری اهداف و منافع ملی را فراهم آورد. متعاقب فروپاشی نظام دوقطبی دوران جنگ سرد، پرسش‌های بسیاری در خصوص نوع ساختار آتی نظام بین‌الملل و جایگاه قدرت‌های بزرگ در آن، به‌ویژه آمریکا مطرح شد. مرشایمر که مبنای نظری خود را در قالب دوران پس از جنگ سرد مطرح نموده، هرگونه تک‌قطبی بودن این نظام را رد کرده است (Huntington, 1999: 37). به اعتقاد وی، اگرچه آمریکا هژمون نیمکره غربی است، اما هژمون جهانی نیست چراکه در کنار آمریکا به‌عنوان قدرت برتر نظام اقتصادی جهان، دو قدرت بزرگ چین و روسیه نیز وجود دارند که باوجود قدرت نظامی به‌مراتب کمتر از آمریکا، برخورداری از تسلیحات هسته‌ای، امکان مبارزه و مقابله با حمله آمریکا به قلمرو سرزمینی‌شان را به آنها می‌دهد و نیز توانایی هرچند محدودی برای نمایش قدرت در اختیار آنها می‌گذارد (Mearsheimer, 2002: 186).

آمریکا به‌عنوان تنها هژمون منطقه‌ای کنونی در پی آن است تا با اتکا به روش‌ها، سازوکارها و ظرفیت‌های موجود در سطح بین‌المللی ازجمله ظرفیت‌های قانونی و حقوقی شورای امنیت سازمان ملل در راستای افزایش قدرت و نفوذ خود در برابر رقبا و نیز دستیابی به اهداف و منافع سیاسی، اقتصادی و امنیتی خود گام بردارد. نامحدود تلقی کردن صلاحیت شورای امنیت به‌ویژه در حوزه حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و به‌کارگیری این رویه توسط قدرت‌های بزرگی همچون آمریکا، به‌ویژه در بحران‌های پس از جنگ سرد موجب شده تا شورا برخلاف دوران جنگ سرد و با اتکا بر مسئولیت خود در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، بیش از گذشته تصمیماتی را بر اساس فصل هفتم منشور ملل متحد اتخاذ کند (Hurrell, 2005: 19-21). استناد شورای امنیت به مواد ۴۱ و ۴۲ فصل هفتم منشور ملل متحد که از قدرت اجرایی بیشتری در مقایسه با فصل ششم برخوردار است، در اعمال مجازات سیاسی، اقتصادی و نظامی بیشتر علیه کشورهای هدف به بهانه تهدید صلح و امنیت بین‌المللی مؤثر بوده است.

بر اساس مؤلفه‌های واقع‌گرایی تهاجمی، قدرت‌های بزرگ برای دستیابی به چهار هدف اساسی، یعنی تبدیل شدن به هژمون منطقه‌ای، افزایش قدرت اقتصادی به‌عنوان مبنای قدرت نظامی، برتری یافتن در موازنه قدرت زمینی با هدف به حداکثر رساندن سهمشان از قدرت نظامی و درنهایت تفوق هسته‌ای بر رقبایشان تلاش می‌کنند (مرشایمر، ۱۳۸۹: ۱۱۹-۱۱۵).

با توجه به اهمیت اصل خودیاری و منافع ملی در نظریه «واقع‌گرایی تهاجمی» می‌توان ادعان داشت که دولت‌ها طبق اصل خودیاری و بر اساس منافع ملی خود عمل می‌کنند و هرگز منافع ملی خود را تابع منافع دیگر دولت‌ها یا منافع آنچه به اصطلاح جامعه بین‌المللی خوانده می‌شود، قرار نمی‌دهند. اصول یادشده در خصوص پنج عضو دائم شورای امنیت از جمله آمریکا و روسیه نیز کاملاً صادق است. چراکه آنها در یک نظام مبتنی بر اصل خودیاری، گاهی حتی به تشکیل اتحادها و ائتلاف‌های موقتی به منظور دستیابی به منافع خود تن درمی‌دهند. آنها هم به دلیل ترس و نگرانی از نیات غایی یکدیگر و نیز حاکم‌بودن اصل خودیاری در نظام بین‌الملل، بهترین شیوه تضمین بقای خود را تبدیل شدن به قدرتمندترین دولت این نظام می‌دانند (Mearsheimer, 2006: 74). از این‌رو، قدرت‌های بزرگ همچون آمریکا و روسیه همواره به نحوه توزیع قدرت در میان خود توجه داشته و تلاش می‌کنند تا سهم خود از قدرت جهانی را به حداکثر برسانند. آنها طی سال‌های اخیر از بحران‌های به‌وجود آمده در مناطق مختلف جهان، به‌ویژه منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا به‌عنوان فرصتی برای تغییر موازنه قوا استفاده کرده‌اند تا معیارها و عوامل جنبی قدرت خود را نسبت به رقبایشان افزایش دهند. رویکرد این قدرت‌های بزرگ نشان‌دهنده آن است که هر یک برای تغییر موازنه قوا به نفع خود به ابزارهای متفاوت اقتصادی، سیاسی و نظامی متوسل می‌شوند، حتی اگر با این کار دولت‌های دیگر را دچار سوءظن کرده و یا حتی با خود دشمن سازند.

پنج قدرت بزرگ جهان، هر یک به‌منظور حفظ بقا و افزایش قدرت جهانی خود، علاوه‌بر اهداف امنیتی، مجموعه‌ای از اهداف غیرامنیتی نظیر افزایش رفاه داخلی، ترویج ارزش‌ها و هنجارهای حقوق بشری و گسترش ایدئولوژی‌های غربی در جهان را نیز پیگیری می‌کنند. تعقیب این اهداف غیرامنیتی گاهی مکمل تلاش برای کسب قدرت نسبی است. همکاری این قدرت‌ها برای ایجاد نظم بین‌المللی با هدف گسترش صلح و عدالت در جهان در عمل معنایی جز افزایش سهم خود از قدرت ندارد که در رسیدن به این هدف و برقراری نظم باثبات بین‌المللی همواره با یکدیگر در تعارض هستند. بنابراین، تلاش بر جلوگیری از وقوع بحران‌ها و جنگ‌هایی است که منافع استراتژیک آنها را در معرض خطر قرار داده است. در نتیجه، پنج قدرت بزرگ جهان بر اساس محاسبات دقیق «قدرت نسبی» و نه تعهد به ایجاد نظم جهانی

اخلاقی بدون در نظر گرفتن منافع حیاتی خود وارد عرصه عمل می‌شوند (مرشایمر، ۱۳۸۸: ۵۶-۵۲).

یکی از اهداف غیرامنیتی که قدرت‌های بزرگ غربی سعی در گسترش و نهادینه‌سازی آن دارند، دکترین «مسئولیت حمایت» است. اگرچه این دکترین تحول مهمی در حوزه حقوق بشر، حقوق بشردوستانه و حمایت از غیرنظامیان در کشورهای درگیر بحران بشری است، اما بهره‌برداری سیاسی قدرت‌های غربی از این مقوله برای پیشبرد اهداف و منافع سیاسی، امنیتی، اقتصادی و استراتژیک خود بسیار نگران‌کننده است. مداخله نظامی ناتو در لیبی که با ریزش تبلیغات ماهواره‌ای و تحرکات گسترده آمریکا، فرانسه و انگلیس به‌عنوان اعضای دائم شورای امنیت در سال ۲۰۱۱ صورت پذیرفت، اگرچه در ظاهر باهدف حمایت از غیرنظامیان لیبیایی در برابر حامیان رژیم قذافی انجام شد، اما هدف واقعی و اصلی، دستیابی به منابع غنی انرژی لیبی برای تأمین اهداف اقتصادی غرب و رهایی از فشارهای روسیه در حوزه مبادلات انرژی با اروپا بود. در شرایط رکود و بحران اقتصادی در غرب، هرگونه دسترسی به منابع سرشار انرژی می‌تواند ثروت قابل توجهی را برای قدرت‌های غربی در بسیاری از حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، امنیتی، نظامی و اجتماعی به همراه آورد که همین امر تأثیر به‌سزایی در افزایش قدرت مانور و چانه‌زنی در مقابل سایر قدرت‌های عرصه بین‌الملل دارد. مسئله‌ای که به‌طورجدی توسط کشورهای عضو اتحادیه اروپا به‌ویژه انگلیس و فرانسه پیگیری می‌شود. آمریکا به دلیل مخالفت افکار عمومی خود با مداخله در لیبی و نیز حضور در عراق و افغانستان نقش محدودی در این مداخله ایفا کرد تا جایی که مسئولیت خود در ناتو را نیز به‌هم‌پیمانش در این سازمان احاله کرد و خود، نقشی حاشیه‌ای بر عهده گرفت. روسیه و چین نیز باوجود تأکید بر عدم استفاده از زور برای تغییر رژیم لیبی به‌ویژه با مداخله نظامی ناتو و هشدار در مورد احتمال تبدیل‌شدن آن به یک‌رویه بین‌المللی، به دلیل فضای خاص بین‌المللی ترجیح دادند اعتبار و وجهه بین‌المللی خود را حفظ کنند. البته نباید این نکته را از نظر دور داشت که این دو کشور در مواردی که منافع استراتژیک آنها در معرض خطر قرار ندارد، حاضر به معامله با سایر قدرت‌ها هستند.

با بررسی تحولات لیبی به‌سادگی می‌توان دریافت که منافع برخی دولت‌های مداخله‌کننده عضو ناتو در لیبی بسیار تعیین‌کننده بود. بنابراین، آنها بنا به دلایل متعدد داخلی و یا کسب/ تقویت وجهه و نفوذ بین‌المللی درصدد برآمدند تا مداخله در لیبی را همچون مداخله نظامی در کوزوو در دهه ۹۰ میلادی به‌نوعی اقدامی در راستای حفظ جان غیرنظامیان توجیه کنند. از آنجاکه مطابق نظر «کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولت‌ها»، شورای امنیت سازمان ملل تنها مرجع صلاحیت‌دار برای صدور مجوز مداخله نظامی است، بنابراین، نقش پنج

عضو دائم شورا در خصوص تصمیم‌گیری پیرامون اینکه آیا جامعه بین‌المللی بر مبنای منافع ملی و یا ملاحظات سیاسی مداخله کند یا خیر، بسیار تعیین‌کننده است. در این میان، کشوری مقتدر خواهد بود که بتواند در مورد زمان و نحوه انجام مداخله در چارچوب شورای امنیت تصمیم‌گیری کرده و با ریزنی‌های گسترده، همراهی سایر کشورها را نیز جلب نماید. البته باید توجه داشت که نوع بحران و تأثیرگذاری آن بر منافع ملی و قدرت مانور منطقه‌ای و بین‌المللی هریک از قدرت‌های بزرگ و نیز گستره واکنش بین‌المللی از جمله عوامل بسیار مهم در استفاده برخی اعضا از حق وتو و یا همراهی با سایر اعضا در تصویب قطعنامه شورا هستند.

تجربه مداخله نظامی ناتو در لیبی، هرگونه تصمیم‌گیری شورای امنیت برای صدور مجوز مداخله در بحران‌های بشری آتی را بیش‌ازپیش دشوار خواهد کرد، چراکه تفسیر موسع از عبارت «کلیه اقدامات لازم» در قطعنامه ۱۹۷۳ به منظور افزایش قدرت و تأمین منافع و اهداف ملی دولت‌های غربی به تغییر رژیم لیبی منجر شد. نگرانی دولت‌های در حال توسعه از سوءاستفاده دولت‌های غربی از مأموریت یادشده، سوءظن‌ها نسبت به انگیزه و نیت دولت‌های مداخله‌کننده را هرچه بیشتر افزایش داده و مانع از تکرار آن در بحران‌های بشری آتی خواهد شد. این مسئله به خودی خود از توسعه دکترین «مسئولیت حمایت» به عنوان یک هنجار بانفوذ و قوی برای نجات جان غیرنظامیان ممانعت به عمل آورده و هرگونه ارجاع دولت‌ها به این دکترین در بحران‌های بشردوستانه آتی را با تردید و اعتراض مواجه خواهد کرد؛ چراکه نگرانی گسترده‌ای نسبت به تبدیل شدن تجربه لیبی به رویه‌ای بین‌المللی برای برخورد با دولت‌های غیرهمسو با منافع غرب وجود دارد. مواضع روسیه و چین در خصوص احتمال الگوپردازی از اقدام ناتو در سوریه و هشدار جدی نسبت به تبعات آن نیز حاکی از مخالفت جدی این دو کشور با مداخله نظامی در بحران سوریه است (Morris, 2013: 1276).

در واقع، نگرانی روسیه و چین از تکرار مداخله نظامی ناتو در سایر بحران‌ها و ورود آمریکا و متحدانش به حیات خلوت آنها که مسلماً به معنای از دست رفتن منافع استراتژیک در مناطق مهم جهان و به عبارت بهتر، کاهش قدرت و نفوذ منطقه‌ای و بین‌المللی آنها در برابر افزایش قدرت رقباست، موجب شده تا در بحران سوریه مانع از صدور قطعنامه‌ای در شورای امنیت به بهانه تهدید صلح و امنیت بین‌المللی شوند. در بحران سوریه، چین و روسیه با جدیت مخالفت خود را با اتخاذ اقدامات قهری علیه سوریه ابراز کردند و حتی روسیه بر «رعایت جدی‌تر هنجارهای حقوق بین‌الملل توسط جامعه جهانی» تأکید نمود. شواهد گویای آن است که روسیه به دنبال موازنه قوا و برقراری تعادل استراتژیک با آمریکا در خاورمیانه و دریای مدیترانه است و حاضر نیست بر سر سوریه همانند لیبی با آمریکا معامله کند؛ چراکه از دست دادن

سوریه به معنای قطع خطوط مهم ارتباطی و نفوذ روسیه از این منطقه مهم جهان است. نگرانی روسیه نسبت به پیشینه عملکرد ناتو و اقدامات آتی آن موجب شده تا با نگرشی کاملاً واقع‌گرایانه به جهان بنگرد.

با توجه به تحولات سال‌های پس از جنگ سرد، نه تنها سازمان‌های بین‌المللی بلکه سازمان ملل نیز نمی‌تواند قدرت‌های بزرگ را وادار نماید تا برخلاف منافع استراتژیکشان رفتار کنند. در حال، قدرتمندترین دولت‌ها در نظام بین‌الملل، این سازمان‌ها را بنیان نهاده و به آنها شکل می‌دهند. در مجموع می‌توان اذعان داشت که این سازمان‌ها چیزی جز صحنه‌هایی برای نمایش قدرت دولت‌های بزرگ نیستند (مرشایمر، ۱۳۸۸: ۳۸۶-۳۸۵). بنابراین، آمریکا و متحدانش همواره تلاش کرده‌اند تا عملکرد موردنظر خود در مورد موضوعات مهم بین‌المللی را که به نوعی منافع استراتژیک آنها را تحت الشعاع قرار می‌دهد، اعمال کنند و در صورت عدم موفقیت در کسب همراهی سازمان‌های بین‌المللی، آنها را نادیده انگاشته و به تنهایی و یا در قالب ائتلافی از دولت‌های همسو در راستای تأمین منافع ملی خود گام بردارند. بنابراین، این باور که سازمان‌های بین‌المللی و در رأس آنها سازمان ملل توانسته با سوق دادن دولت‌ها به همکاری با یکدیگر، رقابت‌های امنیتی را کاهش داده و صلح جهانی را ارتقا بخشند تا حدی جای تردید دارد (مرشایمر، ۱۳۸۸: ۳۸۵). به علاوه، ممکن است همین نفوذ اندک سازمان ملل بر کشورها هم در قرن جدید از بین برود؛ زیرا هسته اصلی تصمیم‌گیری آن یعنی شورای امنیت با تفسیر موسع از منشور، ورود به حوزه قانون‌گذاری و در نهایت افزایش سطح اختیارات و وظایف خود بیشتر در جهت تأمین منافع قدرت‌های بزرگ به‌ویژه پنج عضو دائم گام برداشته است.

۲. پیشینه تاریخی دکترین مسئولیت حمایت

ریشه مفهوم «مسئولیت حمایت» را باید در گفتگوهای دهه ۹۰ دولت‌ها در مورد مداخله بشردوستانه جستجو کرد؛ چراکه شورای امنیت درصدد بود تا نقض‌های فاحش حقوق بشر را در شرایط خاص، تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی معرفی نماید تا از این طریق بتواند در چارچوب فصل هفتم منشور ملل متحد، اقداماتی را در رابطه با کشورهای خاطی اتخاذ کند؛ اما از آنجاکه شکاف عمده‌ای میان نظریه و عمل وجود داشت، اقدامات شورای امنیت اغلب به نتایج تأسف‌باری، به‌ویژه در رواندا و یوگسلاوی سابق منجر شد. ضمن آنکه مداخله بشردوستانه، همواره به‌عنوان مفهومی مطرح بوده و هست که اتخاذ آن علیه برخی کشورها، به دلیل تضعیف حاکمیت دولت‌ها به اختلاف‌نظر میان دولت‌ها دامن زده است (Feller, 2005).

در همین راستا، کوفی عنان، دبیرکل وقت سازمان ملل در سخنرانی پنجاه‌وچهارمین اجلاس مجمع عمومی ملل متحد در سپتامبر ۱۹۹۹، طرحی را از «دورنمای امنیت انسانی و

مداخله طی قرن آتی» ارائه کرد و ضمن بیان شکست‌های شورای امنیت در رواندا و کوزوو، دولت‌های عضو سازمان ملل را برای «یافتن زمینه‌ای مشترک برای حمایت از منشور و اقدام در راستای دفاع از انسانیت مشترک» به چالش کشید. همچنین، وی در گزارش هزاره خود به مجمع عمومی در سال ۲۰۰۰، چالش‌های قرن حاضر را دوباره این‌گونه مطرح و تکرار می‌کند که: «اگر مداخله بشردوستانه، خدشه‌ای غیرقابل‌پذیرش به حاکمیت دولت‌هاست، پس ما چگونه باید به نقض فاحش و سازمان‌یافته حقوق بشر در رواندا و یوگسلاوی سابق که آزاردهنده فهم ما از انسانیت مشترکمان است، پاسخ دهیم؟» (Thakur and Weiss, 2010: 134).

در پاسخ به این چالش لیوید آکسورثی^۱، وزیر خارجه کانادا دکتترین «مسؤولیت حمایت» را به‌عنوان تعهدی برای حمایت از مردم جهان در مقابل نسل‌کشی و پاکسازی قومی توسط دولت‌هایشان مطرح نمود (Savage, 2005). دولت کانادا در راستای تکمیل طرح پیشنهادی خود در سپتامبر سال ۲۰۰۰، رسماً با اعلام تأسیس «کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولت‌ها»، درصدد پاسخگویی جدی به چالش مطرح‌شده برآمد. هدف اصلی از تشکیل این کمیسیون، دستیابی به راهی جهت توجیه اقدامات و مداخلات بشردوستانه بود (Thakur, 2002: 325). بر اساس تعریف متفاوت کمیسیون از مفهوم سنتی حاکمیت با عنوان «حاکمیت به‌مثابه مسؤولیت»، دولت‌ها موظف به حمایت از اتباع خود می‌باشند و در صورتی که دولتی نخواهد و یا نتواند از اختیارات حاکمیتی خود استفاده نماید، مسؤولیت دولت به جامعه جهانی واگذار می‌شود (Chandler, 2004: 65).

مسؤولیت حمایت دارای سه مسؤولیت فرعی، مسؤولیت پیشگیری^۲، مسؤولیت واکنش^۳ و مسؤولیت بازسازی^۴ است که هر یک دربرگیرنده تعهداتی است. یکی از مهم‌ترین نکات مطرح‌شده در گزارش، مداخله نظامی در قالب مسؤولیت واکنش است که باید بر اساس پنج اصل علل مشروع^۵، نیت صحیح^۶، آخرین حربه^۷، ابزارهای متناسب^۸ و دورنمای معقول^۹ که با عنوان «اصول پیشگیرانه» شناخته می‌شوند، صورت پذیرد. در همین رابطه، کمیسیون قاطعانه اعلام

1. Lioyd Axworthy
2. Responsibility to Prevent
3. Responsibility to Reaction
4. Responsibility to Rebuild
5. Just Cause
6. Right Intention
7. Last Resort
8. Proportional Means
9. Reasonable Prospects

می‌دارد شورای امنیت تنها مرجع صلاحیت‌دار برای صدور مجوز مداخله باهدف حمایت از بشریت است (ICISS, 2001: 39-40).

۱-۲. «مسئولیت حمایت» در سند اجلاس سران ۲۰۰۵ و سایر اسناد بین‌المللی

استقبال رسمی از مفهوم «مسئولیت حمایت» در قالب گزارش دسامبر ۲۰۰۴ هیئت عالی‌رتبه مجمع عمومی تحت عنوان «جهانی امن‌تر: مسئولیت مشترک ما» صورت گرفت و درنهایت، دبیرکل وقت سازمان ملل گزارش خود با عنوان «برای آزادی بیشتر: به‌سوی توسعه، امنیت و حقوق بشر برای همه» را با مبنا قرار دادن گزارش هیئت عالی‌رتبه و نیز دیدگاه‌ها و نقطه نظرات کشورها در مارس ۲۰۰۵ ارائه کرد و مفهوم «مسئولیت حمایت» را در بند ۱۳۵ آن مورد تأکید قرار داد (Pattison, 2010: 3). هم‌زمان با به‌رسمیت شناخته‌شدن موضوع «مسئولیت حمایت» برای نخستین‌بار در سازمان ملل و تصویب آن در اجلاس سران مجمع عمومی در سال ۲۰۰۵، سران دولت‌ها مسئولیت حمایت از غیرنظامیان در برابر جرائم نسل‌کشی، جرائم جنگی، پاک‌سازی قومی و جنایت علیه بشریت را پذیرفته و به توافق اصولی دست یافتند. موضوع «مسئولیت حمایت» در بندهای ۱۳۸ و ۱۳۹ سند پایانی اجلاس سران به‌صراحت مورد اشاره قرار گرفته است (A/RES/60/1, 24 October 2005).

۱-۲. «مسئولیت حمایت» در اسناد شورای امنیت

شورای امنیت یک سال پس از تصویب دکترین «مسئولیت حمایت»، قطعنامه ۱۶۷۴ با عنوان «حمایت از غیرنظامیان در منازعات مسلحانه» را در سال ۲۰۰۶ به‌اتفاق آرا به تصویب رساند و در آن بر مفاد بندهای ۱۳۸ و ۱۳۹ سند اجلاس سران نیز تأکید کرد. اهمیت این قطعنامه در وضع ضوابطی برای مداخلات بشردوستانه و اشاره صریح به تعهد اعضا به «مسئولیت حمایت» است (S/RES/1674, 28 April 2006). اما شورای امنیت تنها به صدور یک قطعنامه درخصوص «مسئولیت حمایت» اکتفا نکرده و دو قطعنامه دیگر نیز در دسامبر ۲۰۰۶ (S/RES/1738) و نوامبر ۲۰۰۹ (S/RES/1894) با همان عنوان قبلی تصویب کرد. شورا در این قطعنامه‌ها علاوه بر آنکه هدف قراردادن عمده غیرنظامیان و سایر افراد تحت حمایت در منازعات مسلحانه را نقض فاحش حقوق بین‌الملل بشردوستانه و حقوق بشر می‌خواند، حتی ارتکاب اعمالی از این نوع را نیز تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی معرفی کرده و بر آمادگی خود برای بررسی و اقدام مقتضی در این‌گونه موارد تأکید می‌کند.

۲-۱-۲. «مسئولیت حمایت» در اسناد مجمع عمومی

دبیرکل سازمان ملل در راستای ترویج و ارتقای دکتربین «مسئولیت حمایت»، سخنرانی را در ژوئیه ۲۰۰۸ انجام داد مبنی بر اینکه «مسئولیت حمایت»، مفهومی برای مداخلات بشردوستانه نیست، بلکه برداشت مثبتی از حاکمیت به‌مثابه مسؤولیت است. نخستین گزارش دبیرکل در سال ۲۰۰۹ تحت عنوان «اجرای مسؤولیت حمایت» با تمرکز بر معنا، محدوده، مفهوم و تنظیم راهبرد جامع برای اجرای مسؤولیت حمایت ارائه گردید و در آن بر اهمیت پیشگیری و اتخاذ تمهیداتی متناسب با شرایط خاص هر مورد در صورت عدم موفقیت تمهیدات پیشگیرانه تأکید شد (Report of Secretary General, 2009, para.10 (a) and 12). دومین گزارش دبیرکل با عنوان «هشدار اولیه، ارزیابی و مسؤولیت حمایت» در سال ۲۰۱۰ با تمرکز بر طرح پیشنهادهایی در رابطه با ایجاد دفتر مشترک برای «مسئولیت حمایت» و «جلوگیری از نسل‌کشی» ارائه شد (Report of Secretary General, 2010, para 18). پیگیری دبیرکل و ادغام فعالیت‌های مشاور ویژه در امور مسؤولیت حمایت با فعالیت‌های دفتر مشترک، سرانجام دفتر مشترک جدیدی با عنوان «دفتر جلوگیری از نسل‌کشی و مسؤولیت حمایت» در دسامبر ۲۰۱۰ توسط کمیته پنجم مجمع عمومی تأسیس شد.

سومین گزارش دبیرکل در مورد «مسئولیت حمایت» با تمرکز بر «نقش ترتیبات منطقه‌ای و زیرمنطقه‌ای» منتشر شد. گزارش ضمن بیان اهمیت نقش این ترتیبات در کمک به دولت‌ها برای اجرای این دکتربین و حمایت از تلاش‌های ملل متحد، به ارائه نمونه‌هایی همچون حمایت اتحادیه آفریقا از تلاش‌های میانجیگرانه کوفی عنان در کنیا، هدایت تلاش‌های حفظ صلح در سومالی و دارفور، نقش ناتو در اجرای قطعنامه ۱۹۷۳ شورای امنیت علیه لیبی، نقش مهم دیپلماتیک آ.سه.آ. در ارتباط با وضعیت میانمار و نقش اتحادیه دولت‌های عربی و شورای همکاری خلیج‌فارس در لیبی، یمن و سوریه نیز پرداخته است (Report of Secretary General, 2011). چهارمین گزارش دبیرکل بر «ابعاد سه‌گانه مسؤولیت حمایت» تمرکز دارد. این گزارش بر چهار نکته مهم تأکید دارد: مشخص کردن ارتباط میان ابعاد سه‌گانه و وابستگی متقابل میان آنها تا جایی که تلاش‌های صورت گرفته ذیل دو بعد نخست «مسئولیت حمایت» باید ضرورت اجرای بعد سوم را کاهش دهد؛ شناسایی ابزارهای در دسترس سازمان ملل برای پاسخ قاطع و فوری شناسایی شرکای مهم در امر حفاظت با تأکید بر نقش اقدام بشردوستانه، حفظ صلح، ترتیبات منطقه‌ای و جامعه مدنی (Report of Secretary General, 2012).

۳. شورای امنیت و عملیاتی‌شدن دکترین «مسئولیت حمایت» در لیبی

متعاقب خیزش‌های گسترده مردمی در برخی کشورهای عربی منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا، بحران لیبی نیز در اواسط فوریه ۲۰۱۱ با اعتراضات و تظاهرات گسترده مردمی در بنغازی و شهرهای شرقی این کشور که به سرعت از کنترل قذافی و نیروهای وابسته به وی خارج شده بود، آغاز شد. هدف معترضان، سرنگونی حکومت ۴۲ ساله معمر قذافی بود که از همان ابتدا با واکنش خشونت‌آمیز نیروهای نظامی وابسته به قذافی و به کارگیری سلاح‌های سنگین همچون توپخانه و هواپیمای جنگی برای سرکوب معترضان مواجه شدند.

هم‌زمان با شدت گرفتن خشونت‌ها در لیبی، هریک از ارکان سازمان ملل متحد در واکنش به وضعیت بحرانی لیبی به انتشار بیانیه‌هایی در محکومیت خشونت‌ها در این کشور اقدام کردند. در این میان، کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل ابتدا در ۲۲ فوریه ۲۰۱۱ با صدور بیانیه‌ای خواستار توقف خشونت‌ها شد و تأکید کرد حملات گسترده و نظام‌مند علیه شهروندان غیرنظامی می‌تواند از مصادیق جنایات علیه بشریت قلمداد شود. شورای حقوق بشر نیز با تشکیل جلسه ویژه‌ای در ۲۵ فوریه ۲۰۱۱، خشونت و سرکوب در این کشور را «تکان‌دهنده و بی‌رحمانه»^{۱۰} توصیف کرد و با تصویب قطعنامه‌ای ضمن ابراز نگرانی از وخیم‌تر شدن اوضاع در لیبی قویاً نقض‌های حقوق بشری گزارش شده را محکوم نمود. علاوه بر این، شورا به مجمع عمومی پیشنهاد کرد تا اخراج لیبی از عضویت شورا را بررسی نماید که در نتیجه آن، عضویت لیبی در شورا از اول ماه مارس به حالت تعلیق درآمد (A/HRC/S-51/1, 25 February 2011).

علاوه بر سازمان ملل متحد و ارکان آن، برخی سازمان‌های مهم منطقه‌ای نیز نقش قابل توجهی در واکنش به تداوم فاجعه انسانی در لیبی ایفا کردند. شورای امنیت اتحادیه دولت‌های عربی و دبیرکل اتحادیه عرب پیش از برگزاری جلسه فوق‌العاده شورای حقوق بشر، بیانیه‌هایی را در تاریخ ۲۳-۲۰ فوریه در محکومیت حملات خشونت‌بار علیه غیرنظامیان در لیبی صادر کردند و خواستار برگزاری گفتگوهای فوری میان طرفین مناقشه به منظور برقراری آتش‌بس و همکاری در راستای ارائه راهکارهای میانجی‌گرانه برای بحران لیبی شدند؛ اما در این میان، اتحادیه عرب در اقدامی بی‌سابقه، عضویت لیبی در اتحادیه را به حالت تعلیق درآورد. کلیه این اقدامات زمینه‌های لازم برای ورود شورای امنیت به بحران لیبی و صدور قطعنامه‌هایی همچون ۱۹۷۰ و ۱۹۷۳ علیه رژیم قذافی را فراهم کرد.

۳-۱. عملکرد شورای امنیت در برابر فاجعه انسانی لیبی

بیانیه‌ها و تصمیمات نهادها و سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای در قبال بحران لیبی بیانگر نگرانی فزاینده جامعه بین‌المللی نسبت به فاجعه انسانی در این کشور و ایجاد شرایط لازم به‌منظور حمایت قاطع شورای امنیت از بررسی بحران در جلسه ۲۶ فوریه بود. در خلال این جلسه، اعضای شورا قطعنامه ۱۹۷۰ را به‌توافق آرا تصویب کردند. در این قطعنامه، شورای امنیت ضمن اظهار نگرانی عمیق از مناقشه لیبی، از نقض فاحش و نظام‌مند حقوق بشر در این کشور ابراز تأسف نمود و از محکومیت لیبی توسط اتحادیه عرب، اتحادیه آفریقا و سازمان همکاری اسلامی استقبال کرد. این قطعنامه همچنین کشتار عمدی غیرنظامیان را محکوم کرده و خواستار «مسئولیت حمایت» از شهروندان توسط مقامات لیبی شد. قطعنامه ۱۹۷۰ دارای چندین محور مهم است که ارجاع قضیه لیبی به دیوان بین‌المللی کیفری، تحریم تسلیحاتی لیبی و عدم اجازه ترانزیت مزدوران از سایر کشورها به لیبی، لزوم ارائه کمک‌های بشردوستانه برای کاهش رنج‌های مردم لیبی، اعمال تحریم علیه مقامات برجسته رژیم از آن جمله‌اند. قطعنامه به دلیل اهمیت اجرای این تحریم و ضرورت نظارت بر آن، کمیته تحریم را ایجاد کرد تا بر کلیه مراحل اجرای تحریم‌ها نظارت نماید (SC/RES/1970, 26 February 2011). بر اساس قطعنامه ۱۹۷۰ شورای امنیت می‌توان دریافت که شورا در کنار اعمال تحریم‌های قابل توجه علیه دولت این کشور و اشاره به دکتترین «مسئولیت حمایت» به‌عنوان هنجار جدید بین‌المللی، جدی‌ترین و تندترین برخورد را با قضیه لیبی اتخاذ کرده است.

هم‌زمان با شدت گرفتن درگیری‌ها، قطعنامه ۱۹۷۳ شورای امنیت در ۱۷ مارس ۲۰۱۱ با ۱۰ رأی مثبت و ۵ رأی ممتنع چین، روسیه، آلمان، برزیل و هند به تصویب رسید. دامنه این قطعنامه فراتر از قطعنامه ۱۹۷۰ بوده و بر اساس آن، اعمال منطقه پرواز ممنوع بر فراز آسمان لیبی به دلیل تداوم بمباران شهرها و مناطق غیرنظامی تصویب شد. این قطعنامه بر هشدار در مورد ورود مزدوران به لیبی، ممنوعیت کلیه پروازها به لیبی، تشدید تحریم‌های مالی مقرر در قطعنامه ۱۹۷۰، تقویت مجوز کشورها برای بازرسی محموله‌های ارسالی به مقصد لیبی، تداوم انسداد دارایی‌های کلیه مقامات رژیم لیبی، شکل‌گیری هیئت کارشناسان پیگیری و اجرای تحریم‌ها در کنار کمیته تحریم قطعنامه پیشین و عملیاتی شدن دکتترین «مسئولیت حمایت» با صدور مجوز مداخله نظامی در لیبی تأکید کرده است (SC/RES/1973, 17 March 2011).

شورای امنیت در قطعنامه ۱۹۷۳ برای نخستین‌بار مجوز مداخله نظامی در یک دولت مستقل بدون رضایت مقامات دولتی را صادر کرد و استفاده از زور توسط ائتلافی از دولت‌ها تحت نظارت ناتو را تحت شرایطی خاص، مجاز اعلام نمود. نخست اینکه، مطابق تصمیمات

شورای امنیت «کلیه اقدامات ضروری»^{۱۱} برای حمایت از غیرنظامیان و مناطق غیرنظامی در معرض تهدید حمله اتخاذ شد. البته این اقدامات به معنای استقرار نیروهای اشغالگر خارجی در کشور لیبی نبوده و مجوز استفاده از زور و کاربرد نیروی نظامی در این قطعنامه صرفاً شامل استفاده از نیروی نظامی هوایی و نه زمینی است. دوم، بنا به تصمیم شورای امنیت، منطقه پرواز ممنوع بر فراز لیبی باید به منظور حمایت از غیرنظامیان ایجاد شود و ناتو مجاز به اتخاذ «کلیه اقدامات ضروری» جهت اعمال ممنوعیت بر پروازها با هدف اعمال فشار بر رژیم لیبی جهت توقف نقض‌های فاحش حقوق بشر و حقوق بشردوستانه بود. متعاقب افزایش نگرانی‌ها، دکترین «مسئولیت حمایت» مورد استناد شورای امنیت قرار گرفت تا به مداخله نظامی بین‌المللی طراحی شده برای جلوگیری از وقوع فجایع موجود و احتمالی در آینده شکل دهد. واکنش جامعه جهانی به بحران لیبی، فصل نوینی از آنچه به مداخله بشردوستانه مشهور است را گشود. عملیات نظامی در لیبی، نخستین مداخله بشردوستانه با اتکا بر این دکترین است.

۳-۲. مواضع اعضای دائم شورای امنیت در قبال بحران لیبی

بحران لیبی به‌عنوان کشوری برخوردار از منابع استراتژیک انرژی فراوان، به دلیل نوع واکنش سریع و قاطع شورای امنیت جزء بحران‌های خاص حقوق بشری در عرصه بین‌المللی محسوب می‌شود. در خصوص نحوه برخورد با رژیم حاکم بر لیبی، از ابتدا میان قدرتهای بزرگ اجماع نظر وجود نداشت اما با افزایش خشونت‌های نیروهای قذافی در لیبی، وضعیت تغییر کرد. مقامات آمریکایی قبل از آغاز عملیات در لیبی، با لحنی محتاطانه از مداخله نظامی در این کشور سخن می‌گفتند که مهم‌ترین علت آن، مخالفت افکار عمومی این کشور با آغاز جنگی تازه بود؛ اما حفظ منافع آمریکا، به‌ویژه در زمینه سیطره بر منابع انرژی، این کشور را مجبور کرد ائتلاف را همراهی کند. در این راستا، بنا به دستور رئیس‌جمهور آمریکا، نیروهای نظامی این کشور حملات علیه اهداف نظامی لیبی را در ۱۹ مارس ۲۰۱۱ در حمایت از قطعنامه ۱۹۷۳ آغاز کردند؛ اما با تشدید خشونت‌ها، عملیات نظامی آمریکا در لیبی در ۱۹ مارس ۲۰۱۱ آغاز شد، عملیاتی که به لحاظ ماهیت، مدت و دامنه محدود و درصدد حمایت از ائتلاف بین‌المللی برای اتخاذ «کلیه اقدامات لازم» برای اجرای مفاد قطعنامه ۱۹۷۳ شورای امنیت سازمان ملل بود.

به دنبال قیام مردم لیبی، انگلیس در چرخشی ناگهانی علیه دولت لیبی موضع گرفت و دیوید کامرون، نخست‌وزیر کشور خواستار کناره‌گیری قذافی از قدرت شد. انگلیس به همراه فرانسه در تصویب قطعنامه طرح منطقه پرواز ممنوع در آسمان لیبی در شورای امنیت، به علت

11. To Use All Necessary Measures

اهمیت ژئوپلیتیکی لیبی و لزوم دستیابی به بخشی از منابع نفت لیبی، بیش از دولت‌های دیگر تمایل به مداخله نظامی در لیبی داشتند. کشورهای اروپایی و درمجموع اتحادیه اروپا همانند آمریکا تا پیش از بروز بحران در لیبی به مدت طولانی مصرف‌کننده مهم نفت و گاز طبیعی این کشور بودند، اگرچه مقامات ارشد این دولت‌ها بعد از شکل‌گیری بحران در لیبی ابراز اطمینان کردند که قطع عرضه انرژی به بازار اروپا پیامدهای مهمی نخواهد داشت. هم‌زمان با تصمیم اتحادیه اروپا در ۲۸ فوریه ۲۰۱۱ مبنی بر اعمال تحریم تسلیحاتی و تحریم‌های هدف‌دار علیه معمر قذافی، خانواده و برخی از طرفداران مهم وی، کلیه موافقت‌نامه‌ها به حالت تعلیق درآمد (EU Council Decision 2011/137/CFSP and Council Regulation 204/2011).

روسیه و چین با وجود رأی ممتنع به قطعنامه ۱۹۷۳ در جلسه شورای امنیت، خواستار توقف فوری هرگونه حمله‌ای علیه غیرنظامیان و سایر نقض‌های حقوق بشری و حقوق بشردوستانه بین‌المللی بودند. موضع روسیه در رابطه با بحران لیبی، ارائه سریع‌ترین راه‌حل، یعنی «آتش‌بس فوری» بود (S/PV.6498, 17 March 2011). این دو کشور ضمن تأکید بر خاتمه حملات علیه غیرنظامیان، رأی ممتنع به قطعنامه ۱۹۷۳ را مخالفت با «کاربرد زور در روابط بین‌الملل» و دیدگاه‌های دولت‌های عربی و آفریقایی اعلام کردند. آنها همچنین از ۱۹ مارس ۲۰۱۱ عملیات نظامی ائتلاف را مورد انتقاد قرار داده و بر آتش‌بس فوری تأکید کرده و نسبت به بی‌ثباتی کشورهای همسایه در نتیجه تداوم مناقشه هشدار دادند (Gutterman, 2011). درمجموع، روسیه ضمن محکوم کردن تهاجم نظامی ناتو به لیبی از نوعی سیاست فعال در قبال این بحران برای میانجی‌گری بهره برد که به دلیل سازش‌ناپذیری قذافی و مخالفان او و نیز تمایل غرب به برکناری قذافی از قدرت عملاً تلاش‌های کرملین جهت برقراری آتش‌بس کامل و استفاده از تمام وسایل برای حل‌وفصل دیپلماتیک بحران بی‌نتیجه ماند.

۴. ارزیابی عملکرد شورای امنیت در برابر لیبی از منظر دکتترین «مسئولیت حمایت»

با توجه به نقش مهم و تعیین‌کننده منافع و اراده سیاسی اعضای دائم شورای امنیت در تصمیم‌گیری‌های شورا، حل‌وفصل بحران‌های بین‌المللی از طریق روش‌های حقوقی به‌ویژه در مواردی که منافع قدرت‌های بزرگ در خاتمه یا طولانی‌شدن یک بحران تأثیرگذار است، به‌راحتی امکان‌پذیر نیست. واکنش سریع شورای امنیت به بحران لیبی می‌تواند بیانگر اراده سیاسی اعضای دائم شورا مبتنی بر خاتمه بحران لیبی و سرنگونی رژیم قذافی بوده باشد؛ بحرانی که در مقایسه با سایر بحران‌ها در کوتاه‌ترین مدت زمانی با تصمیمات سریع و قاطع شورای امنیت و مداخله نظامی ناتو حل‌وفصل شد؛ هرچند انتقادات بسیاری نسبت به نحوه

عملکرد شورا و مداخله ناتو در لیبی و انطباق آن‌ها با معیارهای دکترین «مسئولیت حمایت» تحت عنوان «اصول پیشگیرانه» وجود دارد که در ادامه به آنها پرداخته می‌شود.

در رابطه با «علل مشروع» لازم به ذکر است که شورای امنیت مسلماً بر اساس گزارش‌ها از شمار کشته‌شدگان، قطعنامه فصل هفتمی صادر کرده؛ حال آنکه تردیدها و ابهامات بسیاری در مورد آمار ارائه‌شده وجود دارد. با توجه به واکنش سریع و فوری شورا برای تصمیم‌گیری جهت مداخله، این ظن و گمان بیشتر تقویت می‌شود که برخی اعضای دائم شورا با ارائه آمارهای غیرواقعی از کشتار مردم توسط رژیم قذافی صرفاً به دنبال کسب مجوز مداخله نظامی در این کشور بودند تا مخالفتی نیز از سوی افکار عمومی صورت نپذیرد. در مورد «نیت صحیح» نیز باید گفت که مداخله نظامی در لیبی گرچه باهدف حمایت از غیرنظامیان این کشور صورت گرفت، اما اطلاق این عنوان در صورتی امکان‌پذیر است که نیت آنها به معنای واقعی بشردوستانه باشد، حال آنکه مداخله در لیبی را نمی‌توان فارغ از نیت، منافع و اهداف کشورهای مداخله‌کننده در نظر گرفت به‌ویژه آنکه لیبی به دلیل منابع غنی نفت بیش‌ازپیش موردتوجه کشورهای غربی نیازمند انرژی است. ضمن آنکه، برخی کشورهای غربی مداخله‌کننده در لیبی همچون آمریکا، انگلیس و فرانسه پیش از آغاز مداخله نظامی ناتو در این کشور، سخن از تغییر رژیم لیبی می‌راندند که این مسئله، نه‌تنها برخلاف مندرجات قطعنامه ۱۹۷۳، بلکه در تعارض با اصول اخلاقی مداخله بشردوستانه و دکترین «مسئولیت حمایت» است.

در خصوص معیار «آخرین حربه»، جامعه جهانی تا پیش از مداخله نظامی در لیبی و بمباران مناطق مورد هدف، راهکار دیپلماتیک و صلح‌جویانه‌ای همچون اعزام هیئت‌های عالی‌رتبه بین‌المللی برای مذاکره، برقراری آتش‌بس، اتخاذ سازوکارهای لازم برای حمایت از غیرنظامیان و در نهایت برگزاری انتخابات آزاد تحت نظارت ناظران بین‌المللی برای کمک به تشکیل دولت آشتی ملی را در دستور کار خود قرار نداد و تردیدها نسبت به نیت مداخله‌کنندگان را افزایش داد. در مورد معیار چهارم، یعنی «ابزارهای متناسب»، شدت و وسعت مداخله نظامی ناتو به حدی بود که حتی در جریان عملیات نظامی، عده‌ای از غیرنظامیان نیز کشته شدند. بنابراین، هدف ناتو نه‌تنها با بمباران برخی مناطق غیرنظامیان، بلکه با کشته‌شدن قذافی و تغییر رژیم در این کشور به‌طور کلی زیرسوال رفت که نشانگر عدم تناسب ابزارهای اتخاذشده است (Thakur, 2011: 22). در رابطه با معیار «دورنمای معقول» نیز باید گفت مداخله نظامی ناتو در لیبی مثبت نبوده؛ چراکه موجب بازگشت ثبات و امنیت در این کشور نشده است. ضعف فرایند بازسازی زیرساخت‌ها و ساختار سیاسی-امنیتی کشور می‌تواند زمینه‌ساز وقوع تنش‌های قومی-قبیله‌ای در آینده‌ای نه‌چندان دور شود. بنابراین، نمی‌توان این

واقعیت را نادیده گرفت که واکنش سریع شورای امنیت در صدور مجوز مداخله بدون توسل به راهکارهای دیپلماتیک و غیرنظامی، توجیهی جز به آزمون‌گذاردن تحقق عملی دکترین «مسئولیت حمایت» و ارزیابی واکنش افکار عمومی جهان، به‌ویژه کشورهای در حال توسعه داشته باشد.

۵. شورای امنیت و بحران سوریه

متعاقب وقوع منازعات مسلحانه و خشونت‌بار در برخی کشورهای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا، اعتراضات گسترده‌ای نیز از ماه مارس ۲۰۱۱ در شهرهای مختلف سوریه شکل گرفت و درگیری‌های خشونت‌باری میان ارتش سوریه و مخالفان موجبات ناامنی، بی‌ثباتی و گسترش بحران را فراهم آورد. عوامل داخلی متعددی در شکل‌گیری اعتراضات و تبدیل آن به بحران در سوریه نقش داشته‌اند که اقتصاد ضعیف و تأثیر منفی بحران اقتصادی بین‌المللی بر بخش‌های مختلف زندگی مردم، کاهش سطح رفاه، فساد مالی و اداری گسترده، نادیده گرفتن انتظارات نسل جوان، عدم پاسخگویی مناسب به مطالبات مردم برای اصلاحات سیاسی، معضلات قانونی و قانون‌گذاری و عدم توجه به روند دموکراسی خواهی مردم و عدم مدیریت صحیح اعتراضات اولیه و تبدیل آن به بحران گسترده از آن جمله‌اند (Arimatsu, 2014: 7).

اما اعتراضات آرام داخلی معترضان علیه دولت با ورود گروه‌های مسلح شورشی به سرعت به خشونت‌های گسترده و منازعات مسلحانه منتهی شد. شورای امنیت هم‌زمان با اوج‌گیری درگیری‌ها بیانیه‌ای را در ۳ اوت ۲۰۱۱ صادر کرد و ضمن ابراز نگرانی جدی از این وضعیت و محکومیت نقض گسترده حقوق بشر، خواستار خاتمه خشونت‌ها توسط طرفین دعوا و احترام مقامات دولت سوریه به حقوق بشر و رعایت تعهداتشان مطابق قواعد حقوق بین‌الملل شد (S/PRST/2011/16, 3 August 2011). هم‌زمان با تداوم خشونت‌ها در سوریه، شورای امنیت مجموعه اقدامات عملی بسیاری را در دستور کار خود قرارداد که در ادامه به آنها اشاره می‌شود.

۵-۱. اقدامات عملی شورای امنیت در بحران سوریه

از ابتدای اوج‌گیری بحران، برخی کشورها همچون آمریکا و متحدان غربی که عضویت دائم شورای امنیت را نیز دارند، تلاش کردند تا با فعالیت‌های جدی در شورا، فشار بیشتری بر بشار اسد وارد نمایند. از جمله این تلاش‌ها می‌توان به تهیه پیش‌نویس قطعنامه‌هایی توسط کشورهای عربی و غربی در ۴ اکتبر ۲۰۱۱ و فوریه و ژوئیه ۲۰۱۲ اشاره کرد که هر سه پیش‌نویس توسط روسیه و چین وتو شدند (UN Department of Public Information, 2011). هم‌زمان با تشدید خشونت‌ها در سوریه، قطعنامه‌های ۲۰۴۲ و ۲۰۴۳ به ترتیب در تاریخ ۱۴ آوریل و ۲۱ آوریل ۲۰۱۲ تصویب شدند. قطعنامه ۲۰۴۲ نخستین قطعنامه مصوب

شورا علیه سوریه است که در آن، ضمن حمایت از فرستاده مشترک سازمان ملل و اتحادیه عرب در امور سوریه به تعهد این کشور نسبت به اجرای پیشنهاد طرح ۶ ماده‌ای کوفی عنان- که در تاریخ ۲۳ فوریه ۲۰۱۲ به‌عنوان نماینده مشترک سازمان ملل و اتحادیه عرب در مسئله سوریه منصوب شد و در ۱۶ مارس ۲۰۱۲ طرح صلحی مبتنی بر ۶ بند به شورای امنیت ارائه کرد- اشاره می‌شود. در این قطعنامه علاوه بر محکومیت نقض گسترده حقوق بشر توسط مقامات سوریه و نیز گروه‌های مسلح، خواستار توقف هرچه سریع‌تر خشونت‌ها توسط طرفین دعوی می‌شود (S/RES/2042, 14 April 2012). طرحی که موردپذیرش دولت سوریه نیز واقع می‌گردد. قطعنامه ۲۰۴۳، دومین قطعنامه شورا علیه سوریه در تاریخ ۲۱ آوریل ۲۰۱۲ به تصویب رسید. به‌موجب این قطعنامه، «هیئت نظارت سازمان ملل در سوریه»^{۱۲} مرکب از ۳۰۰ نفر از ناظران غیرمسلح نظامی و شماری غیرنظامی تشکیل شد تا طی یک دوره زمانی ۹۰ روزه بر روند توقف عملیات نظامی و خشونت‌های مسلحانه از سوی دولت و گروه‌های مسلح و نیز اجرای کامل طرح ۶ ماده‌ای کوفی عنان نظارت کنند (S/RES/2043, 21 April 2012).

فرایند تصویب قطعنامه‌های شورای امنیت علیه سوریه پس از قطعنامه‌های یاد شده به دلیل وتوی پیش‌نویس قطعنامه پیشنهادی دیگری در تاریخ ۱۹ ژوئیه ۲۰۱۲ توسط روسیه و چین متوقف شد (SC/10714, 19 July 2012). وجه تمایز این قطعنامه با قطعنامه‌های پیشین در اعلام وضعیت سوریه به‌عنوان تهدید صلح و امنیت بین‌المللی است که مطابق آن، اقدام در چارچوب فصل هفتم منشور ملل متحد تسهیل می‌گردد. نکته مهم این قطعنامه، تعیین ضرب‌الاجل ۱۰ روزه برای اجرای بند ۴ قطعنامه توسط دولت سوریه است که هرگونه بی‌توجهی بدان، دست شورای امنیت برای اقدام بر اساس ماده ۴۱ از فصل هفتم منشور ملل متحد را باز گذاشته است (S/2012/538, 19 July 2012). با تداوم خشونت‌ها در سوریه و به‌کارگیری سلاح‌های شیمیایی علیه غیرنظامیان در این کشور و تلاش برخی اعضای دائم شورای امنیت برای بهره‌برداری از این مسئله در راستای مداخله نظامی، سرانجام روسیه طرحی را مبنی بر نظارت بین‌المللی بر سلاح‌های شیمیایی سوریه مطرح کرد تا بر اساس آن، سلاح‌های شیمیایی سوریه به روسیه یا کشور دیگر انتقال یابد. توافق آمریکا و روسیه در مورد طرح پیشنهادی فوق موجب شد تا طرح حمله نظامی به سوریه متوقف شود. پس از توافق به‌عمل‌آمده، کشورهای غربی به همراه برخی کشورها همچون عربستان سعودی، ترکیه، فرانسه و امارات متحده عربی که در تکرار الگوی لیبی در سوریه با شکست و ناکامی مواجه شده بودند، خواستار صدور قطعنامه‌ای بر اساس فصل هفتم منشور ملل متحد در شورای امنیت با هدف الزام سوریه به

12. United Nation Supervision Mission in Syria (UNSMIS)

همکاری با بازرسان بین‌المللی جهت امحای سلاح‌های شیمیایی شدند تا در صورت نقض تعهد، اقدام نظامی علیه سوریه در دستور کار بین‌المللی قرار گیرد. در نهایت، قطعنامه‌ای به پیشنهاد آمریکا، انگلیس و فرانسه پیرامون خلع سلاح شیمیایی سوریه در شورای امنیت مطرح شد که در نتیجه تأمین نظرات و دیدگاه‌های روسیه و چین در قطعنامه، سرانجام قطعنامه ۲۱۱۸ در تاریخ ۲۷ سپتامبر ۲۰۱۳ به تصویب دولت‌های عضو شورای امنیت رسید.

در مقدمه قطعنامه ۲۱۱۸ به موضوعات متعددی همچون تحولات سوریه، کاربرد سلاح‌های شیمیایی در حومه دمشق در تاریخ ۲۱ اوت ۲۰۱۳ بدون ذکر نام گروه خاصی به‌عنوان مسئول حملات شیمیایی و نحوه عملکرد سازمان ملل و شورای امنیت اشاره شده است. این قطعنامه ضمن محکومیت شدید کاربرد سلاح‌های شیمیایی در سوریه، جمهوری عربی سوریه را موظف به تحویل این سلاح‌ها و همکاری با بازرسان بین‌المللی جهت امحای سلاح‌های شیمیایی خود تا اواسط سال ۲۰۱۴ میلادی کرده است. در صورت عدم همکاری سوریه با بازرسان بین‌المللی، هرگونه توسل به‌زور مشروط به تصویب قطعنامه دیگری در چارچوب فصل هفتم منشور ملل متحد شده که بدون تردید وتوی روسیه و چین را به همراه خواهد داشت. تأکید قطعنامه بر شناسایی عامل یا عاملان کاربرد سلاح‌های شیمیایی در حومه دمشق گویای عدم دستیابی حامیان گروه‌های مسلح نظامی در سوریه به مدارک مستندی دال بر مقربودن دولت سوریه است. ضمناً قطعنامه ۲۱۱۸ به ممنوعیت تسلیح و تجهیز گروه‌های مسلح سوری به سلاح‌های شیمیایی از سوی غرب اشاره کرده که هرگونه نقض آن فوراً در شورای امنیت مورد بررسی و رسیدگی قرار می‌گیرد (S/RES/2118, 27 September 2013). نکات مهم مندرج در قطعنامه ۲۱۱۸ شورا از آن جهت حائز اهمیت است که شورا با ایجاد پیوند میان خلع سلاح شیمیایی و فصل هفتم منشور ملل متحد و نیز گام برداشتن در جهت عرفی کردن قاعده عدم اشاعه سلاح‌های شیمیایی توسط کلیه دولت‌ها اعم از دولت‌های عضو و غیرعضو کنوانسیون سلاح‌های شیمیایی و همچنین بازیگران غیردولتی، نه تنها در خصوص بحران سوریه، بلکه در مورد بحران‌های آتی بین‌المللی نیز حکم کلی را صادر کرده است که اقدامی قابل توجه از جهت گستره اقدامات، اختیارات و صلاحیت‌های شورای امنیت در دوران پس از جنگ سرد است.

اما با تداوم بحران در سوریه، کشورهای غربی و عربی قطعنامه ۲۱۳۹ را در تاریخ ۲۲ فوریه ۲۰۱۴ به تصویب رساندند. پیش‌نویس این قطعنامه به دلیل انعکاس رویکردهای یک‌جانبه دولت‌های غربی در حمایت از گروه‌های مسلح سوری و محکومیت دولت بشار اسد به‌عنوان مسئول اصلی بحران کشور با مخالفت روسیه مواجه شد. در نتیجه لحاظ دیدگاه‌های روسیه و

اعمال اصلاحات، قطعنامه با اتفاق آرا به تصویب رسید. این قطعنامه ضمن ابراز نگرانی جدی از افزایش شمار پناهندگان و آوارگان داخلی و تأثیر آن در بی‌ثبات‌سازی منطقه، بر تعهد طرف‌های درگیر به رعایت الزامات حقوق بین‌الملل بشردوستانه و حقوق بشر و پایان دادن فوری به کلیه خشونت‌ها و نیز محکومیت جدی حملات فزاینده تروریستی افراد و سازمان‌های مرتبط با القاعده و سایر گروه‌های تروریستی در سوریه تأکید کرده است. ضمن آنکه، در نبود یک راه‌حل سیاسی برای حل بحران سوریه، وضعیت به شکلی وخیم ادامه خواهد یافت که این امر نشانگر ناکامی دولت‌های غربی در تصویب قطعنامه‌ای بر مبنای فصل هفتم منشور و استناد به دکترین «مسئولیت حمایت» جهت توسل به‌زور به بهانه حمایت از غیرنظامیان از نکات بارز این قطعنامه است (S/RES/2139, 22 February 2014).

۵-۲. مواضع اعضای دائم شورای امنیت در قبال بحران سوریه

بر اساس تحلیل واقع‌گرایانه از رفتارهای شورای امنیت، منافع اعضای دائم شورا به‌شدت بر عملکرد این نهاد سایه افکنده است. اگرچه شورای امنیت به‌عنوان یک کل دارای شخصیت حقوقی مستقل از اعضای تشکیل‌دهنده آن است، اما مواضع مختلف آنها موجب می‌شود شورا در انجام وظیفه اصلی خود با اعمال حق وتو توسط هر یک از اعضای دائم، ناتوان شود (موسی‌زاده و رنجبر، ۱۳۹۲: ۲۴). به‌منظور ارزیابی عملکرد شورای امنیت در قبال بحران سوریه، ضرورت دارد تا مواضع اعضای دائم شورا مورد بررسی قرار گیرد.

روسیه و چین به دلیل وتوی قطعنامه‌های پیشنهادی علیه سوریه در جلسات شورای امنیت با انتقادات بسیار شدیدی از سوی بانیان قطعنامه‌ها مواجه می‌شوند. این دو کشور به‌طور قاطع و جدی مخالف تصویب هرگونه قطعنامه‌ای علیه سوریه هستند که با الگو قرار دادن مدل لیبی، زمینه‌های مداخله نظامی در این کشور را فراهم آورد. این دو کشور در توضیح مواضع خود در مخالفت با تصویب قطعنامه‌ای از نوع قطعنامه ۱۹۷۳ علیه لیبی اظهار داشته‌اند که صدور چنین قطعنامه‌ای می‌تواند سوریه را در مسیر جنگ داخلی قرار دهد. بنابراین، تنها راه حل بحران این کشور پاسخ دادن به خواست مشروع مردم سوریه در محیطی عاری از خشونت و نقض حقوق بشر است. در حالی که الزامات اقتصادی و استراتژیک انکارناپذیری فراسوی سیاست روسیه در قبال سوریه وجود دارد، تداوم مخالفت روسیه و چین منعکس‌کننده تضاد رویکردهای سیاسی و رد رویارویی مسلحانه داخلی مورد حمایت کشورهای قدرتمند بین‌المللی است. در مجموع، روسیه و چین هرگونه اقدام در چارچوب فصل هفتم منشور ملل متحد را که زمینه‌ساز تحریم و مداخله نظامی در سوریه خواهد شد، غیرقابل‌پذیرش دانسته و خواستار حل و فصل مسالمت‌آمیز این بحران شده‌اند. آنها ضمن حمایت از اقدامات اتحادیه عرب،

طرح ۶ ماده‌ای کوفی عنان و مأموریت سازمان ملل در سوریه، بر احترام به حاکمیت ملی، استقلال و تمامیت ارضی این کشور تأکید کرده و مذاکره را بهترین راه‌حل بحران سوریه خوانده‌اند.

فرانسه، انگلیس و آمریکا نیز از زمان آغاز بحران در سوریه، اقدامات خشونت‌آمیز و سرکوبگرانه در این کشور را وحشیانه و مصداق جنایت علیه بشریت خوانده و مواضع تندی علیه بشار اسد و دولت وی اتخاذ کردند. آنها از یک‌سو، با ارائه کمک‌ها و حمایت‌های مالی و سیاسی گروه‌های مسلح شورشی و تجهیز آنها به انواع تسلیحات جدید و پیشرفته و از سوی دیگر، با تهیه پیش‌نویس قطعنامه‌های متعدد و ارائه آن به شورای امنیت جهت تصویب نهایی در قالب جبهه واحدی علیه سوریه وارد عمل شدند. این کشورها با تشدید خشونت‌ها در سوریه به‌ویژه پس از حمله شیمیایی به حومه دمشق و کشته‌شدن شمار زیادی از غیرنظامیان و متوجه کردن مسئولیت آن به دولت بشار اسد، در موضعی تند خواستار اقدام نظامی علیه این کشور شدند؛ اما رأی پارلمان بریتانیا در مخالفت با اقدام نظامی علیه سوریه به دلیل فشار افکار عمومی مانع از پیشبرد اهداف و منافع سه کشور عضو شورای امنیت شد تا جایی که رایزنی‌های سیاسی و دیپلماتیک برای دستیابی به راه‌حل منطقی در دستور کار قرار گرفت (Gavin, 2013). فضای حاکم بر افکار عمومی جهان علیه اقدام نظامی در سوریه در کنار مخالفت‌های کشورهای در حال توسعه به‌ویژه کشورهای اسلامی و در نهایت وتوی مکرر پیش‌نویس قطعنامه‌های پیشنهادی به شورا از سوی چین و روسیه موجب شد آمریکا و روسیه در تاریخ ۹ سپتامبر ۲۰۱۳ در مورد طرح پیشنهادی روسیه مبنی بر نظارت بین‌المللی بر ذخایر سلاح‌های شیمیایی سوریه و امحای آنها توافق کنند و بدین ترتیب با طرح یک راهکار سیاسی دیپلماتیک از حمله نظامی به این کشور ممانعت به‌عمل آمد (Gearan and Wilson, 2013). هرچند این پایان ماجرا نبوده و کشمکش‌ها میان قدرت‌های بزرگ در سوریه به دلیل تضاد منافع و اهداف آنها در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا همچنان ادامه خواهد داشت.

فرجام

در راستای بررسی تطبیقی رویکرد اعضای دائم شورای امنیت به بحران‌های لیبی و سوریه نمی‌توان نقش مؤلفه‌هایی همچون اهداف و منافع ملی، دستیابی به قدرت نسبی و حفظ بقا به‌عنوان عوامل تأثیرگذار در نحوه مداخله دولت‌های مداخله‌کننده در کشورهای مورد هدف را نادیده انگاشت. ارزیابی این رویکرد و نوع ارتباط آن با مداخله بشردوستانه به‌ویژه در قالب دکترین «مسئولیت حمایت» گویای وجود نوعی عدم انطباق منطقی میان برداشت واقع‌گرایانه از رفتار دولت‌ها و مداخله بشردوستانه است. در حالی که مداخله بشردوستانه در قالب این

دکترین، اقدام نظامی برای حمایت از شهروندان دیگر دولت‌ها در برابر جرائم همچون جنایت علیه بشریت، جنایت جنگی، نسل‌کشی و پاک‌سازی قومی تعریف می‌شود اما در مقابل، واقع‌گرایی تهاجمی هرگونه کاربرد زور و اقدام نظامی برای دستیابی به قدرت جهت تأمین اهداف و منافع ملی و نیز حفظ بقا را امری امکان‌پذیر می‌داند. در نتیجه اتخاذ چنین رویکردی توسط قدرت‌های بزرگ، نمی‌توان از احتمال سوءاستفاده و رویکرد گزینشی نسبت به مداخله بشردوستانه برای دستیابی به اهداف و منافع خاص چشم‌پوشی کرد.

در رابطه با بحران‌هایی نظیر سوریه و لیبی نیز باید اذعان داشت که منافع ملی و نگرانی‌های استراتژیک قدرت‌های بزرگ نقش بسیار مهمی در شکل‌دهی به رایزنی‌ها و مذاکرات شورای امنیت و هرگونه تصمیم‌گیری آتی ایفا کرده است. رژیم لیبی به لحاظ استراتژیکی و نظامی در موقعیت ضعیف‌تری از سوریه قرار داشت. لیبی به دلیل برخورداری از منابع نظامی اندک؛ تجزیه ارتش و فرار نظامیان؛ حمایت قذافی از خشونت؛ انزوای رژیم در سطح منطقه و احتمال اندک ورود همسایگان لیبی به جنگ در دفاع از رژیم فاقد اعتبار این کشور با مداخله نظامی شورای امنیت مواجه شد و در مقابل، سوریه با بهره‌مندی از منابع نظامی مهم؛ انسجام و اتحاد فرماندهان نظامی و سرویس‌های اطلاعاتی امنیتی سوریه و حمایت جدی از حکومت اسد و پراکندگی پیروزی مخالفان در نتیجه شدت عمل سرکوب‌های ارتش، همچنان مقاومت برخی اعضای دائم شورا در قبال تصویب قطعنامه و مداخله نظامی در این کشور را موجب شده است.

بحران لیبی که از آن به‌عنوان آزمون عملی دکترین «مسئولیت حمایت» یاد می‌شود، از بسیاری جهات همچون واکنش سریع و قاطع شورای امنیت به این بحران در مقایسه با سایر بحران‌های بشری جاری، صدور قطعنامه‌های متعدد به‌ویژه قطعنامه ۱۹۷۳، تحت فصل هفتم منشور ملل متحد و اشاره به دکترین «مسئولیت حمایت» برای حمایت از غیرنظامیان، زمینه‌ساز اقدام نظامی نیروهای ناتو علیه این کشور و نهایتاً سقوط رژیم قذافی، نقطه عطف مهمی در تاریخ فعالیت‌های شورای امنیت سازمان ملل است. این قطعنامه از جهت صدور مجوز توسل به‌زور در مورد خشونت‌های داخلی یک کشور و احتمال تبدیل آن به رویه‌ای جدید در آینده در قبال سایر بحران‌های بشری و مداخله در امور داخلی کشورهای غیرهمسو با غرب می‌تواند نگران‌کننده باشد. لیبی با برخورداری از ذخایر عظیم نفت و گاز در جهان واجد اهمیت بسیاری برای غرب بوده تا جایی که آمریکا و متحدانش همواره در پی حضور جدی در این کشور به‌منظور بهره‌برداری از ذخایر عظیم انرژی این کشور با هدف افزایش قدرت اقتصادی و به‌تبع آن قدرت نظامی بوده‌اند. آنها علاوه بر به‌آزمون‌گذاردن عملی این دکترین برای نخستین‌بار و ارزیابی واکنش‌های جهانی به اجرای آن به‌ویژه در یک کشور در حال توسعه مسلمان، به هدف

مهم تسلط بر کشور نفت خیز لیبی و افزایش قدرت و نفوذ منطقه‌ای و جهانی در برابر کاهش قدرت و چانه‌زنی رقبای دیرینه خود، یعنی چین و روسیه در معادلات جهانی دست یافتند. آنچه بیش از همه در مناسبات قدرت‌های بزرگ اهمیت دارد، تأمین اهداف و منافع ملی است که این امر با دستیابی به قدرت اقتصادی به‌عنوان زیربنای قدرت نظامی بیش‌ازپیش تحقق‌یافتنی است.

سوریه نیز به دلیل موقعیت ژئواستراتژیک و ژئوپلیتیک از همان ابتدای آغاز بحران با واکنش خاص قدرت‌های بزرگ به‌ویژه آمریکا و متحدان غربیش مواجه شد؛ چراکه آنها به دنبال اجرای الگوی لیبی و تغییر رژیم در این کشور بودند تا از این طریق سایر قدرت‌های منطقه‌ای هم‌پیمان دولت بشار اسد را از دور رقابت منطقه‌ای کنار زنند؛ هرچند با توی مکرر قطعنامه‌های پیشنهادی غرب علیه سوریه و ارائه راهکارهای دیپلماتیک و سیاسی پیشنهادی توسط روسیه و چین از دستیابی به هدف تعیین‌شده بازماندند. دولت سوریه نیز تلاش کرد تا با انجام اصلاحات گسترده سیاسی مانع از سوءاستفاده دولت‌های خارجی از بحران داخلی این کشور شود، هرچند حضور گروه‌های مسلح شورشی در این کشور و تجهیز آنها به انواع سلاح‌های نظامی توسط دولت‌های غربی همچنان اوضاع داخلی این کشور را پیچیده‌تر کرده و با به‌خطر انداختن امنیت شهروندان سوری و ثبات در این کشور، چاره‌ای جز مقابله نیروهای دولتی با این گروه‌ها باقی نگذاشته است. به‌هرحال، سرمایه‌گذاری اقتصادی، سیاسی و استراتژیک روسیه در سوریه، به‌ویژه حفظ بازارهای استراتژیک تسلیحات متعاقب از دست‌دادن بازار لیبی مانع از معامله روسیه بر سر منافع خود با غرب شده است. سوریه، میزبان نیروی دریایی روسیه در پایگاه طرطوس است که از اهمیت ویژه‌ای برای روسیه به لحاظ ارتقا و تقویت پایگاهی برای حضور نیروهای نظامی و ناوهای جنگی خود در منطقه و اعلام تداوم حضور فعال روسیه در آب‌های بین‌المللی و بهره‌برداری از آن در جهت موازنه قوا با سایر قدرت‌های فرامنطقه‌ای همچون آمریکا برخوردار است. از سوی دیگر، منافع اقتصادی، سیاسی و استراتژیکی آمریکا و متحدانش در منطقه نیز زمانی تأمین می‌گردد که امنیت و ثبات متحد منطقه‌ای آنها، یعنی اسرائیل تضمین شود که این امر جز در پرتو اتخاذ تمهیدات و سیاست‌های متناسب جهت ایجاد هرگونه تغییری در وضعیت آتی منطقه حاصل نخواهد شد. بنابراین، استراتژی آمریکا و متحدانش در قبال سوریه، کنار گذاشتن تدریجی حکومت اسد با هدف جلوگیری از به‌خطر افتادن امنیت متحدان منطقه‌ای به‌دلیل گسترش فعالیت‌های تروریست‌ها و گروه‌های مسلح شورشی و نیز تضمین امنیت انرژی است.

به هر ترتیب، تکرار سناریوی لیبی در سوریه با تفسیر موسع آمریکا و متحدانش از قطعنامه‌های شورای امنیت و اقدام نظامی خارجی به بهانه حمایت از غیرنظامیان می‌تواند پیامدهای ناگوارتری همچون سیل انبوه پناهندگان به نقاط مختلف جهان، نسل‌کشی قومی و مذهبی، بی‌ثباتی در خاورمیانه، تحریک و برانگیختن حزب‌الله لبنان و ورود احتمالی آنها به جنگ، تحریک رقبای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به ایجاد موازنه قوا در مناطق تحت نفوذ استراتژیک و در بدترین حالت، تغییر شکل مرزها را برای منطقه در پی داشته باشد.

منابع فارسی

- مرشایمر، جان (۱۳۸۸)، *تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ*، ترجمه غلامعلی چگنی‌زاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- مرشایمر، جان (۱۳۸۹)، «راهبردهایی برای بقا»، در: *دیدگاه‌هایی درباره سیاست جهان*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- موسی‌زاده، رضا و رضا رنجبر (۱۳۹۲)، «بررسی تطبیقی عملکرد شورای امنیت در قبال تحولات لیبی، یمن و بحرین (۲۰۱۲-۲۰۱۱)» از دیدگاه حقوق بین‌الملل، *فصلنامه سازمان‌های بین‌المللی*، سال اول، شماره ۳.

منابع لاتین

- Arimatsu, Louise (2014), "The Legal Classification of the Armed Conflicts in Syria, Yemen and Libya", *Chatham House*, Retrieved March 25, 2014, available at: http://www.gulfinthemediamedia.com/files/article_en/694940.pdf
- Chandler, David (2004), "The Responsibility to Protect? Imposing the Liberal Peace", *International Peacekeeping*, Vol. 11, No. 1.
- European Council Decision 2011/137/CFSP (2011) Retrieved March 27, 2014, available at: <http://eur-lex.europa.eu/legalcontent/EN/TXT/PDF/?uri=CELEX:32011D0137&from=EN> and, Council Regulation (EU) 204/2011: 2 March 2011, Retrieved March 27, 2014, available at: <http://eur-lex.europa.eu/LexUriServ/LexUriServ.do?uri=OJ:L:2011:058:0001:0013:EN:PDF>
- Feller, Erika (2005), "The Responsibility to Protect". Retrieved March 13, 2014, available at: <http://www.unhcr.org/g/admin/ADMIN/43a692122.html>
- Gearan, Anne and Scott Wilson (2013), "U.S., Russia Reach Agreement on Seizure of Syrian Chemical Weapons Arsenal", Retrieved February 27, 2014, available at: http://www.washingtonpost.com/world/us-russia-reach-agreement-on-seizure-of-syrianchemical-weapons-arsenal/2013/09/14/69e39b5c-1d36-11e3-86855021e0c41964_story.html

- Gutterman, Steve (2011), "No UN Mandate to Attack Gaddafi Forces: Russia", Retrieved December 13, 2012, available at: <http://www.reuters.com/article/2011/03/28/ozatp-russia-libya-idAFJOE72R0EL20110328>
- Hewitt, Gavin (2013), "Syria Crisis: Emboldened France Seek Action", Retrieved October 16, 2013, available at: <http://www.bbc.com/news/world-europe-23895823>
- Huntington, Samuel P. (1999), "The Lonely Superpower", *Foreign Affairs*, Vol.78, No.2.
- Hurrell, Andrew (2005), "Legitimacy and the Use of Force: Can the Circle Be Squared?", In: *Force and Legitimacy in World Politics*, Edited by David Armstrong, Theo Farrell and Bice Maiguashca, United Kingdom: Cambridge University Press.
- Mearsheimer, John J. (2002), *The Tragedy of Great Power Politics*, New York: Norton.
- Mearsheimer, John J. (2006), "Structural Realism", Retrieved August 25, 2014, available at: <http://johnmearsheimer.uchicago.edu/pdfs/Structural2.pdf>
- Morris, Justin (2013), "Libya and Syria: R2P and the Spectre of the Swinging Pendulum", *International Affairs*, Vol.89, No.5.
- Pattison, James (2010), *Humanitarian Intervention & The Responsibility to Protect: Who Should Intervene?* New York: Oxford University Press.
- Presidential Letter (2011), "Letter from the President Regarding the Commencement of Operations in Libya", Retrieved June 27, 2012, available at: <http://www.whitehouse.gov/the-press-office/2011/03/21/letter-president-regarding-commencement-operations-libya>
- Report of Secretary General (2009), *Implementing the Responsibility to Protect*, A/63/677.
- Report of Secretary General (2010), *Early Warning, Assessment and the Responsibility to Protect*, A/64/864.
- Report of the Secretary General (2011), *The Role of Regional and Sub-regional Arrangements in Implementing the Responsibility to Protect*, A/65/877-S/2011/393.
- Report of the Secretary General (2012), *Responsibility to Protect: Timely and Decisive Response*, A/66/874-S/2012/578.
- Report of the International Commission of Inquiry on Darfur to the United Nations Secretary-General (200), Retrieved March 12, 2011, available at: http://www.un.org/News/dh/sudan_com_inq_/darfur.pdf
- Savage, Luiziach (2005), "Canada's Responsibility to Protect, Doctrine Gaining Ground at the UN", Retrieved February 11, 2014, available at: <http://www.thecanadianencyclopedia.ca/en/article/canadas-responsibility-to-protect-doctrine-gaining-ground-at-the-un/>

Thakur, Ramesh and Tomas G. Weiss (2010), "From Idea to Norm- and Action?", In: *The Responsibility to Protect: Norms, Laws and the Use of Force in International Politics*, New York: Routledge.

Thakur, Ramesh (2002), "Outlook: Intervention, Sovereignty and the Responsibility to Protect: Experiences from ICISS", *Security Dialogue*, Vol.33, No.3.

The Responsibility to Protect (2001), *Report of the International Commission on Intervention and State Sovereignty*, Ottawa: International Development Research Centre

Thakur, Ramesh (2011), *The Responsibility to Protect: Norms, Laws and the Use of Force in International Politics*, London & New York: Routledge, Taylor & Francis Group.

UN Department of Public Information (2011), *Security Council Fails to Adopt Draft Resolution Condemning Syria Crackdown on Anti-government Protesters, Owing to Veto by Russian Federation, China*, Press Release, SC/10403, New York, October 4, 2011, Retrieved December 28, 2013, available at: <http://www.un.org/News/Press/docs/2011/sc10403.doc.htm>

UNDoc. A/RES/60/1, *World Summit Outcome*. 24 October 2005.

UNDoc. S/RES/1674, *Protection of Civilian in Armed Conflict*, 28 April 2006.

UNDoc. A/HRC/S-51/1, (25 February 2011).

UNDoc. SC/RES/1970, (26 February 2011).

UNDoc. SC/RES/1973, (17 March 2011).

UNSC. S/PV.6498, (17 March 2011).

UNDoc. S/PRST/2011/16, (3 August 2011).

UNDoc. S/RES/2042, (14 April 2012).

UNDoc. S/RES/2043, (21 April 2012).

UNDoc. SC/10714, (19 July 2012).

UNDoc. S/2012/538, (19 July 2012).

UNDoc. S/RES/2118, (27 September 2013).

UNDoc. S/RES/2139, (22 February 2014).

